



همایون و شاه طهماسب

غلامعلی حدادعادل*

در حوالی قرن‌های نهم و دهم قمری (پانزدهم و شانزدهم میلادی)، در مشرق‌زمین و در عالم اسلام، سه دولت بزرگ حکومت می‌کرده‌اند: امپراتوری عثمانی، پادشاهی صفوی، و حکومت گورکانیان در هند. این سه دولت بزرگ که هریک قلمرو وسیعی در اختیار داشتند و بسیار قدرتمند بودند، قدرتی کمابیش در حد یکدیگر داشتند؛ سه قدرت بزرگ هم‌تراز در جهان اسلام که از هر قدرت دیگری در اروپا و در سرزمین‌های دیگر قوی‌تر بودند. میان این سه قدرت، چندین قرن، رابطه‌های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برقرار بود. یکی از این همکاری‌ها، که در تاریخ کم‌نظیر و بسیار محل تأمل و تحقیق است، کمکی است که از جانب دولت صفوی به پادشاهی گورکانیان شده است. شاه طهماسب، دومین پادشاه صفوی، به همایون، دومین پادشاه گورکانی، کمک کرد تا او دوباره تاج و تخت از دست‌رفته را به دست آورد.

ارتباط و همکاری میان صفویان و گورکانیان پیش از آمدن همایون به ایران نیز وجود

* سخنرانی در همایش بین‌المللی همایون.

داشت. مؤسس سلسلهٔ گورکانیان، یعنی بابر، که خود از خراسان بزرگ به سمت هند رفته بوده، قبل از آنکه سلسلهٔ گورکانیان را در هند تأسیس کند، با شاه اسماعیل آشنایی و همکاری داشته است. می‌دانیم که شاه اسماعیل شیعهٔ غیرتمندی بوده و بابر شیعه نبوده؛ اما این هر دو یک دشمن مشترک در منطقه داشتند و آن ازبک‌ها بودند. شاه اسماعیل و بابر در جنگ با ازبک‌ها با یکدیگر همکاری کردند که منجر به استقرار بابر در تخت قبلی‌اش نشد؛ اما منشأ اثرهایی بود. این همکاری تا به حدی بود که نوشته‌اند زمانی که خواهر بابر (یعنی عمهٔ همایون) به دست ازبک‌ها اسیر می‌شود، شاه اسماعیل پس از شکست ازبک‌ها وی را نجات می‌دهد و به برادرش برمی‌گرداند. این روابط دوستانه بین این دو سرسلسله زمینهٔ اتفاقی می‌شود که امروز مورد بحث ماست. علاوه بر این، همایون همسری ایرانی، فارسی‌زبان و شیعه به نام حمیده بیگم (حمیده بانو) داشته که به وی لقب «مریم‌مکانی» داده بودند و او را از اولاد شیخ احمد جام (ژنده پیل) دانسته‌اند. همایون در چنین خاندان و خانواده‌ای رشد کرده است. زبان مادری او فارسی بوده و به این زبان، هم علاقه و هم تسلط داشته است. همایون دیوان شعری دارد که از اشعار آن می‌توان پی به این تسلط برد.

حکومت بابر چند سال بیشتر طول نکشید. هنوز پایه‌های حکومتی گورکانیان محکم نشده بود که او از دنیا رفت. پس از او سلطنت به پسرش همایون رسید، که در آن زمان جوان بود و تجربهٔ کافی نداشت. همایون گرفتار کشمکش‌های داخلی می‌شود. او از دو سو دچار چالش شده بود؛ هم از درون خانوادهٔ سلطنتی (برادران رقیبش) و هم از رقبایی که بازماندگان سلسلهٔ لودی قبل از گورکانیان بودند. رقیبان داخلی و خارجی با همایون می‌جنگیدند و همین جنگ‌ها پایه‌های حکومت گورکانیان را متزلزل کرده بود. همایون در دهلی شکست خورد و به کابل، که در آن زمان بسیار اهمیت داشت و در واقع اولین مرکز حکومتی بابر بود، عقب‌نشینی کرد؛ اما کابل و قندهار را هم از دست داد. او از هر سو که گرفتار شد شکست خورد. در یکی از جنگ‌ها بسیاری از سربازان و سردارانش در رودخانهٔ گنگ غرق شدند و اگر به همت فردی سقا نجات نمی‌یافت خود او نیز هلاک شده بود. برای همایون راهی جز این نمانده بود که از افغانستان امروز به سیستان برود و به شاه طهماسب پناهنده شود. شخصیت‌های همراه همایون عامل ارتباط او با شاه

طهماسب بودند. تعداد همراهان او را بعضی ۳۰ نفر نوشته‌اند و بعضی ۴۲ نفر، که به‌هر حال بسیار اندک است.

همایون بعد از اینکه به سیستان وارد شد نامه‌ای به شاه طهماسب نوشت که در اسناد تاریخی این دوره موجود است. شاه طهماسب از این تصمیم بسیار خوشحال شد و استقبال کرد. مهم‌تر از آن، به فرمان وی دستورالعملی مفصل در حد یک کتابچه تهیه شد و به علیقلی خان تکلو، حاکم هرات، سپرده شد و او مأموریت یافت که با اعزاز تمام به استقبال این پادشاه برود، از او پذیرایی کند و وی را به قزوین برساند. این دستورالعمل، که آیین تشریفات استقبال یک سلطان از سلطان دیگر است، یکی از اسناد کهن تشریفات (پروتکل) در روابط دیپلماسی میان مقامات بلندپایه کشورهای است و به‌نظر می‌رسد که، در تاریخ ما، شاید سند دیگری با چنین قدمت و دقت و تفصیل در بیان شیوه استقبال از یک سلطان وجود نداشته باشد. این سند از حیث روابط دیپلماتیک بین کشورها ارزش آموزشی هم دارد، چندان که اگر در دانشکده روابط بین‌الملل بخواهند سابقه تشریفات را تدریس کنند، این سند می‌تواند بخشی از کتابی درسی باشد. در این سند، به ریزترین نکات و دقیق‌ترین ظرایف هم توجه شده است؛ به‌طور مثال، وقتی می‌گوید فرزند خودش (یعنی شاهزاده ۱۰ ساله) را به نشانه احترام باید ملازم همایون کنند، به‌دقت تعیین می‌کند که او را چگونه بر اسب بنشانند و وی چگونه ملتزم رکاب همایون باشد، تا بدان حد که حتی تصریح می‌کند نباید سر اسب او از گردن اسب همایون جلوتر بیفتد.

به‌هر حال، با چنین تشریفات همایون را از سیستان به هرات می‌برند. در هرات همه شهر را به استقبال او می‌آورند. زن و مرد و پیر و جوان همه به استقبال سلطان هند می‌روند و از او کاملاً در سطح یک سلطان مقتدر استقبال می‌کنند. برای اینکه نشانه‌ای از مهمان‌نوازی شاه طهماسب و ایرانیان آشکار شود، خوب است بخشی کوتاه از این آیین‌نامه مفصل تشریفات نقل شود:

«فرمان همایون، شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت‌دستگاه، شمساً للایاله و الاقبال محمدخان شرف‌الدین اغلی تکلو لیه^۱ فرزند ارجمند ارشد و حاکم دارالسلطنه هرات و میر

۱. هرات در آن زمان دارالسلطنه و ولیعهدنشین بوده و علیقلی خان حاکم هرات و لاله شاهزاده صفوی، فرزند شاه طهماسب، بوده است.

دیوان به انواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته، بدانند که... به دستوری که در این نشان مذکور شده فصل به فصل و روز به روز عمل نموده، از مضمون مطاع تخلف ننمایند و پانصد کس از مردم عاقل روزگاردیده که یک اسب کتل و استر رکاب و یراق درخور آن داشته باشد تعیین نماید که به استقبال آن پادشاه صاحب‌اقبال رفته، با صد رأس اسب بدو که از درگاه معلی مع زین طلا به جهت آن حضرت فرستاده شد و آن ایالت‌پناه نیز از طوایل خود شش رأس اسب بدو آسودهٔ خوش‌رنگ قوی جنه که لایق سواری آن شهسوارِ معرکهٔ دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده، و زین‌های لاجوردی منقش با عباپه‌های زربفت و زردوز که لایق اسبان سواری آن پادشاه جم‌جاه باشد بر بالای اسبان مذکور نهاده، هر اسب را به دو ملازم خود داده، روانه گردانند... و موازی چهارصد ثوب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصهٔ آن حضرت است. تتمهٔ جهت ملازمانِ رکابِ ظفرانتسابِ آن کامیاب و غالیچهٔ^۱ مخملِ دوخوابهٔ^۲ طلا باف نمدتکیهٔ کرکی استرِ اطلس و سه زوج قالین دوازده‌زرعی کوشکانی خوش‌قماش و دوازده چادرقرمزی سبز و سفید فرستاده شد به طریق احسن رساند و روز اشربهٔ لذیذ و لطیف سربره‌راه^۳ نموده با نان‌های سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و رازیانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آن حضرت می‌فرستاده باشد و جهت مقرّبان مجلس عالی و دیگر ملازمان، فرداً فرداً، ارسال می‌نموده باشد. و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای به‌صفا لطیف و سفید و منقش و سایه‌بان‌های اطلس و مخمل و رکاب‌خانه و مطبخ و جمیع کارخانه‌های ایشان را مرتب ساخته و نصب نمایند که، در هر کارخانه^۴ ضروری آن مهیا باشد. چون به ایشان به دولت و اقبال نزول فرمایند، شربت گلاب و آب‌لیموی خوش طعم ساخته و به برف و یخ سرد کرده، بکشند؛ و بعد از شربت، مرباهای سیب مشکان شهدی و هندوانه و انگور و غیره را با نان‌های سفید به دستوری که مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه، تمامی، در نظر آن سلطنت‌پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق

۱. با همین املا. ۲. مخمل دوخوابه = مخمل دورویه. ۳. یعنی آماده.

۴. کارخانه در دورهٔ صفوی، به کارگاه‌های وابسته به بیوتات سلطنتی و به‌ویژه به آشپزخانهٔ سلطنتی اطلاق می‌شده است.

طعام آلوان با اشربه مقرّر دارد که می‌کشیده باشند».

این مطالب که نقل شد به اندازه نصف صفحه از یک دستورالعمل حدوداً هشت‌صفحه‌ای است که تماماً به همین شکل است.

مدتی بعد، همایون از هرات به مشهد رفت و در نامه مجددی از شاه طهماسب اجازه خواست که عرض ارادتی به پیشگاه حضرت امام رضا^(ع) بکند. در این سفر، بر مزار شیخ جام هم حاضر شد و بر یک قطعه مرمری که هنوز در بقعه شیخ احمد جام موجود است عبارتی به فارسی با ذکر تاریخ (ظاهراً ۹۵۱) بدین صورت نوشت: «تهی دست وادی سرگردانی». همان مشهد را زیارت کرد و در مسیر خود از نیشابور و سبزوار و دامغان و سمنان عبور کرد و در راه هم هر جا زیارتگاه و بقعه‌ای از مشایخ بود (از جمله مزار بایزید بسطامی) زیارت کرد و به سمت قزوین رفت. شاه طهماسب در زمان ورود همایون در قزوین نبوده و در قیدار نبی و سلطانیه برنامه‌ای داشته است و همایون آنجا به دیدار شاه طهماسب رفت. در آنجا نیز تشریفات ویژه‌ای برای دیدار دو پادشاه و استقبال از همایون صورت گرفت. شاه طهماسب ابتدا دو برادر خود، بهرام میرزا و سام میرزا، را فرستاد و بعد خودش هم استقبال کرد. دو پادشاه از اسب پیاده شدند و یکدیگر را در آغوش گرفتند و مهمانی‌ها و مذاکرات آغاز شد.

شاه طهماسب در پایان حضور همایون در قزوین در حق همایون تصمیم مهمی می‌گیرد و خدمت بزرگی به همایون می‌کند که اوج حمایت او از همایون است. وی دوازده هزار سپاهی قزلباش آماده به جنگ را با وی همراه می‌سازد تا به کمک آنان تاج‌وتختش را بازپس گیرد. همایونی که با ۳۰-۴۰ نفر به ایران آمده بود با ۱۲ هزار مرد جنگی به کابل و هند برمی‌گردد. شاه طهماسب فرزند جوانش، مراد میرزا، را هم با این لشکر همراه می‌کند و یکی از سرداران لایق سپاه خود را نیز به فرماندهی آن می‌گمارد و این لشکر عاقبت کابل و قندهار را فتح می‌کند.

همایون پس از دست یافتن به سلطنت در حدود ۱۰ سال در این منطقه مستقر می‌شود و پایه‌های قدرت خود را تحکیم می‌کند و سپس متوجه شمال هند امروز می‌شود و به دهلی می‌رود و سلطنت گورکانیان را در مقر اصلی آن، یعنی دهلی، مستقر می‌کند و چنین می‌شود که این سلسله تثبیت می‌شود و دوام پیدا می‌کند.

پیداست که شاه طهماسب برای این یاری و همکاری اهدافی داشته است. او، که شیعه‌ای معتقد بوده، دوست می‌داشته است که از این فرصت برای گسترش تشیع استفاده کند؛ اما در میان درباریان و مشاوران او متعصبانی هم بوده‌اند که شاه طهماسب را از حمایت همایون منع می‌کرده‌اند و از او می‌خواسته‌اند که به پادشاه سنی کمک نکند و معتقد بودند که می‌شود از ضعف این سلسله استفاده کرد و به کابل و قندهار لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد.

به‌هرحال، این ماجرای واقعی و تاریخی، که به افسانه‌های حماسی و عباری و پهلوانی شبیه است، رخداد بزرگی است که از جهات مختلف اهمیت دارد و نیازمند بررسی‌های دقیق است و نکات مهمی دارد که در تحقیقات تاریخی باید بر سر آن‌ها درنگ و تأمل شود. این اتفاق سه سرفصل کلی دارد که باید درباب هر یک جداگانه تحقیق شود: اصل پناهندگی، شکل و میزان کمک شاه طهماسب، و آثار و نتایج آن کمک. ثانیاً اهمیت تصمیم شاه طهماسب باید به‌درستی و دقت ارزیابی شود. قطعاً اگر شاه طهماسب به همایون کمک نمی‌کرد، سلسلهٔ گورکانیان منقرض شده بود و شیرشاه افغان در غیاب همایون بر هند مسلط می‌شد و سلسله‌ای به نام گورکانیان در هند باقی نمی‌ماند. مسلم است که دوام و بقای گورکانیان نتیجهٔ کمک شاه طهماسب بوده و می‌دانیم که دوران سلطنت گورکانیان دوران درخشان تاریخ هند است.

باید دانست که شاه طهماسب در اتخاذ این تصمیم چه محاسبات و انگیزه‌ای داشته است. مسلماً یکی از انگیزه‌های وی نشان دادن قدرت دولت صفوی بوده است. پادشاه دولتی قدرتمند از کشوری بزرگ مانند هند، به شاه طهماسب پناه آورده بوده است. این پناهندگی برای شاه طهماسب خیلی عزت می‌آورده و برگرداندن همایون به قدرت برهان قاطعی در اثبات اقتدار دولت صفوی بوده است.

دیگر اینکه، همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، شاه طهماسب می‌خواسته از این طریق تشیع را در هند ترویج کند که این کار هم بی‌توفیق و بی‌نتیجه نماند. به‌جز گورکانیان، صفویه حدود ۲۰۰ سال نیز از قطب‌شاهیان در دکن پشتیبانی کردند که خود شیعه و حامی تشیع بودند. درواقع، به‌تعبیر سیاسی امروز، دولت‌های دکن عمق استراتژیک دولت صفوی داخل هند بودند.

نکته دیگری که آن هم اهمیت دارد این است که بعد از این واقعه باب انواع روابط (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی) میان ایران و هند باز شد و نفوذ ایران در هند افزایش پیدا کرد.

پیش‌تر اشاره کردیم که شخصیت‌هایی، در کنار همایون، عامل ارتباط وی با شاه طهماسب بودند و بعضی از آنان چندان مهم و مؤثرند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. مهم‌ترین مشوق همایون در آمدن به ایران و عامل تلطیف روابط او و شاه طهماسب، بیرام‌خان بوده که می‌توان گفت نقش اول را در این ماجرا داشته است. بیرام‌خان، فاضل و ادیب ایرانی شیعه و ظاهراً از اولاد خواجه عبیدالله احرار بوده که در دستگاه همایون جایگاه سیاستمدار و جنگجو و مدیر را داشته است. شاه طهماسب به او احترام بسیار می‌گذاشته و او هم سعی می‌کرده که توازن را در ارتباط میان شاه طهماسب و مخدوم خود، همایون، رعایت کند. شاه طهماسب به همایون پیشنهاد می‌کند که به بیرام‌بیگ لقب خانی بدهد و همایون او را از بیگی به خانی ارتقا می‌دهد و بیرام‌خان می‌شود. بعدها بیرام‌خان به اندازه‌ای مقرب و محترم می‌شود که لقب خان‌خانان می‌گیرد. بیرام‌خان بعد از بازگشت همایون به کابل و قندهار نیز در پیروزی‌های او مؤثر بوده است. همایون وقتی که از کابل به سمت دهلی می‌رود، حکومت کابل را به بیرام‌خان می‌سپارد.

همایون بعد از برگشت به دهلی در حدود ۴۸ سالگی بر اثر حادثه‌ای از دنیا می‌رود و مجال چندان برای سلطنت در دهلی نمی‌یابد (مورخان نوشته‌اند که ظاهراً از پلکان سنگی کتابخانه داخل قصر سقوط می‌کند). پس از او، سلطنت به پسرش، اکبر، می‌رسد و بیرام‌خان یا خان‌خانان شخص اول دستگاه اکبر می‌شود، تا آنجا که اکبر او را خان‌بابا صدا می‌کرده؛ زیرا بیرام‌خان در واقع حق‌پدري بر گردن اکبر داشته است. بیرام‌خان فرزندى داشته که او نیز در دستگاه گورکانیان همانند پدر خود صاحب قدرت و نفوذ می‌شود و شهرت و اقتداری بیشتر از بیرام‌خان پیدا می‌کند: عبدالرحیم خان‌خانان. او نیز، مانند پدر، مردی ذوفنون و باکفایت بوده و به‌تدریج به یکی از ارکان مهم حکومت اکبر و سلطنت گورکانیان تبدیل می‌شود.

شخصیت مؤثر دیگری که باید از او نام برده شود خواهر شاه طهماسب، سلطانه بیگم، است. این خواهر که مورد احترام برادر بوده، سعی می‌کرده جلوی فتنه‌انگیزی کسانی را

که می‌خواستند شاه طهماسب را به همایون بدبین کنند بگیرد. در این واقعه مهم، زبان فارسی زبان مشترک هر دو طرف و مهم‌ترین ابزار ارتباط بوده است. برای اینکه بدانید فارسی دانی و فارسی‌زبانی بیرام‌خان و همایون در چه سطحی بوده، به دو رباعی از این دو توجه کنید. وقتی بیرام‌خان در قندهار بوده، همایون این رباعی را خطاب به بیرام‌خان می‌گوید:

ای آن که انیس خاطر محزونی
بی‌یاد تو من نی‌آم زمانی غافل،
بیرام‌خان هم در پاسخ جواب می‌دهد:

ای آن که به ذات سایه بی‌چونی
چون می‌دانی که بی‌تو چون می‌گذرد،
از دیگر اشعار بیرام‌خان یکی هم این است:

حرفی نوشتنی دل ما شاد نکردی
آباد شد از لطف تو صد خانه ویران
ما را به زبان قلمی یاد نکردی
ویرانه ما بود که آباد نکردی

این اشعار به خوبی حکایت از تسلط پادشاهان و دولتمردان هند بر زبان فارسی دارد. شیعه بودن (و شیعه غیور بودن) بیرام‌خان هم از اشعار وی معلوم می‌شود. بیت زیر مطلع قصیده‌ای است در منقبت امیرالمؤمنین حضرت علی^(ع) که بیرام‌خان سروده است:

شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او
اگر غلام علی نیست، خاک بر سر او

این اشعار را هم همایون در نامه‌ای که به شاه طهماسب نوشته، در وصف حال خود، گفته است:

خسروا عمری ست تا عنقای عالی‌همتم،
روزگار سفله گندمنمای جوفروش
طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است
دشمنم شیرست و عمری پشت بر من کرده بود
حالیاً، از روی خصمی، روی در من کرده است
التماس، از شاه، آن دارم که با مخلص کند
آنچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است

که اشاره‌ای است به روایتی که در میان شیعیان معروف بوده و برطبق آن سلمان در دشت ارزن گرفتار شیر شده بوده و امیرالمؤمنین^(ع) آنجا حاضر شده و سلمان را نجات داده است. همایون به شاه طهماسب می‌گوید دشمن من شیر است (و می‌دانیم که نام خصم

اصلی او «شیر» خان افغان بوده است) و انتظار دارم کاری که حضرت علی با سلمان کرد تو با من بکنی. سطح زبان‌دانی و ادب‌دوستی این پادشاهان چنین بوده است. در یک کلام، باید گفت اگر زبان فارسی نبود بسیار بعید بود چنین ماجرابی اتفاق بیفتد.

نکته دیگری که باید بدان توجه کرد آثار و نتایج این اتحاد و یاری است. اینکه این سفر چه آثاری داشته، چه کسانی از ایران همراه همایون یا پس از قدرت یافتن او به هند رفته‌اند (نقاشان، خطاطان، شاعران، ریاضی‌دانان، طبیبان و...) موضوع مهمی است که باید مورد تحقیق واقع شود. در واقع، این اتفاق مقدمه حضور چشمگیر و مؤثر ایرانیان در دربار اکبر شده است. اگر می‌بینیم در دربار اکبر ۳۰۰ شاعر فارسی‌زبان حضور داشته‌اند، پایه‌های این نفوذ فراگیر ادب و فرهنگ در دوران همایون ریخته شده و این یکی از نتایج پناهندگی اوست. تأکید می‌کنیم که، هر چند درباره پناهندگی همایون به دربار صفوی تحقیقاتی هم شده است، این موضوع حتماً جای مطالعه و تحقیق بیشتر دارد و منطقی است که کتابی مفصل با همکاری مشترک ایران و هند درباره این واقعه نوشته شود. هندی‌ها ما را از منابع هندی که در اختیار ما نیست مطلع کنند، ما هم منابع فارسی را در اختیار آن‌ها قرار دهیم. روایت هندیان از این ماجرا در کنار روایت ایرانیان از آن می‌تواند تصویری واقعی‌تر از حقیقت را به دست دهد. چنین کتابی می‌تواند سند همکاری افتخارآمیز دو کشور در ۵۰۰ سال گذشته باشد و همین کتاب می‌تواند مبنای تهیه فیلم سینمایی یا مجموعه تلویزیونی فاخر و باشکوه شود که نشان دهد دو تمدن هند و ایران ریشه‌هایی عمیق دارند و در طول تاریخ پیوندها و روابط گسترده‌ای داشته‌اند.

باری، مشترکات فرهنگی و تاریخی میان ایران و هند به قدری است که فرهنگستان معتقد است می‌توان همه‌ساله راجع به یک موضوع مهم چنین مجلسی و حتی بزرگ‌تر از این مجلس برپا کرد و نتایج تحقیقات محققان را عرضه کرد.



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو د مرکز
پرتال جامع علوم انسانی